

## خالی کردن طشت با نوزاد: بازگشت دیدگاههای نجات گرایانه

ی‌مجید محمد ی‌سیوپورک ی‌از مجموعه یادداشت‌ها

[majidmohammadi@hotmail.com](mailto:majidmohammadi@hotmail.com)

حاکمیت سیاسی اقتدار گرایانه روحانیت بر ایران، قرائت اسلام فقهاتی را تغییر نداده بلکه آن را محقق کرده و محصولات آن را به نمایش گذارده است.

دو تجربه انقلاب و حکومت دینی آشکار ساختند که مشکلات فقط به مسلمانها و نوع مسلمانی آنها محدود نمی شوند بلکه اولاً مرز روشنی میان دین و دینداران و دینداری متصور نیست و حساب اعمال و لوازم باورها و اعمال آنها را نمی توان بروشنی از همدیگر سوا کرد، ثانیاً سنت موجود دینی مومی نیست که به هر شکل بتوان آن را تغییر شکل داد و از آن تمامی شیک، روزآمد و انسانی به معنای امروزی آن ساخت، و ثالثاً لوازم حضور دین در عرصه عمومی و سیاسی می تواند سهمگین تر از عدم حضور آن باشد.

اول. همان طور که بر نهادهء "اسلام منهای روحانیت" (شریعتی) بر نهاده ای هنجاری (غیر توصیفی) پیشگویانه و پیامبرانه و لذا بدون مبنای عقلانی، تحلیلی و تجربی بود و روند حوادث در ایران و جهان اسلام در جهت اثبات و تحقق آن نبوده است (مگر در آینده ای دور، مبهم و ناکجا آبادی)، بر نهادهء "روحانیت منهای اسلام" (سروش) نیز بر نهاده ای هنجاری (غیر توصیفی)، مدافعانه و موضع گیرانه و لذا بدون مبنای تجربی و تحلیلی است. البته طرفداران بر نهادهء "اسلام منهای روحانیت" هر گونه عدم موفقیت روحانیت و موفقیت مخالفان دینگرای آن را به حساب تأیید دیدگاه خود می گذارند و مخالفان آن نیز بالعکس. این بر نهاده از منظر تحلیلی و تجربی ابطال ناپذیر و تحقیق ناپذیر است. مشکل بر نهادهء "روحانیت منهای اسلام" آن است که توصیفی و تبیینی جلوه داده می شود اما در واقع می خواهد یک نوع اسلام یعنی دین روشنفکران مذهبی را بر جای دین روحانیت یعنی اسلام فقهاتی بنشاند، همان کاری که روحانیت طرف مقابل آن را اراده کرده و با انواع روشها از جمله اعمال زور و خشونت در صدد آن بوده است. این دیدگاه همچنین می خواهد اسلامگرایی و دینداری ایدئولوژیک را، علی رغم مخالفت با ایدئولوژیک کردن دین، که در عرصه عمومی جامعه ایران در حال افول است نجات دهد؛ با این مدعی که آنچه روحانیت عرضه می کند اسلام نیست و لذا به طور سر بسته می گوید که "پایان کار روحانیت در جامعه سیاسی (که احتمال آن در آینده نزدیک بسیار افزایش یافته) را به معنای پایان کار دین در این قلمرو نگیرد". دیدگاه تحلیلی سروش مبنی بر امکان انواع قرائتها و لذا انواع دینداریها نافی این دیدگاه اخیر وی است و انواع برداشتها از جمله برداشت روحانیت را دینی تلقی می کند، همان طور که دینداران چنین تلقی ای از نگاه خود دارند.

دوم. طرح بر نهادهء "روحانیت منهای اسلام" (در خرداد ماه 1382) بازگشت سروش به پارادایم مدافعانه و نجات گرایانه دهه 1350 است، زمانی که روشنفکران مذهبی مثل شریعتی و بازرگان تلاش می کردند وجه و محملی برای حضور دین و دینداران در عرصه عمومی جامعه ای که سرعت در حال غربی شدن بود و روحانیت یک به یک مواضعش را از دست می داد پیدا کنند. روحانیت بر موجی که آن روشنفکران ایجاد کردند سوار شده و البته خر خودش را راند. امروز در حالی که لوازم و پیامدهای حضور اقتدار گرایانه و تمامت طلبانه اجتماعی و سیاسی دین و دینداران در جامعه ایران بیش از پیش برای شهروندان آشکار می شود (امر به معروف به دخالت هر روزه حکومت و انصارش در حیطه خصوصی افراد از جمله

پوشش، تفریح، ورزش، روابط صمیمی و دسترسی آنان به اطلاعات، و نهی از منکر یا اجرای احکام قضایی اسلام به قتل‌های زنجیره ای یا استخاره ای و باز گذاشتن دست اوباش در حملات مغول وار به اجتماعات و افراد) و روحانیت مقبولیت دوران انقلاب و حکومت دینی مشروعیتش را هر روزه از دست می دهد دو باره آن دغدغه های نجات گرایانه پا به میدان می گذارند که "عیب نه از اسلام و نوع مسلمانی خلاق، بلکه از روحانیت است". در سالهای دهه پنجاه گفته می شد که "هر عیب که هست، نه از اسلام بلکه از مسلمانی ماست". دو تجربه انقلاب و حکومت دینی آشکار ساختند که مشکلات فقط به مسلمانها و نوع مسلمانی آنها محدود نمی شوند بلکه اولاً مرز روشنی میان دین و دینداران و دینداری متصور نیست و حساب اعمال و لوازم باورها و اعمال آنها را نمی توان بروشنی از همدیگر سوا کرد، ثانیاً سنت موجود دینی مومی نیست که به هر شکل بتوان آن را تغییر شکل داد و از آن تمامیتی شیک، روزآمد و انسانی به معنای امروزی آن ساخت، و ثالثاً لوازم حضور دین در عرصه عمومی و سیاسی می تواند سهمگین تر از عدم حضور آن باشد. اگر لوازم و پیامدهای حکومت دینی و دینداران 25 سال قبل برای همگان روشن نبود اکنون که روشن است. بر نهاده "روحانیت منهای اسلام" همه این نکات یا دستاوردها را مغفول می گذارد.

سوم. بر نهاده "روحانیت منهای اسلام" در واقع نوعی موضع گیری برای جبران یا مغفول گذاردن کارنامه رفوزگی روشنفکران دینی در دفاع از حقوق اساسی، مدنی و بشر همه ایرانیان است (از نقش موضع گیریها در فراقینی و گریز از تامل و تحلیل غفلت نکند). این روشنفکران کارنامه مورد قبولی در تبیین و دفاع از حقوق سیاسی و فرهنگی نخبگان و اهل فکر و نظر دارند اما نوبت به حقوق و شهروندان عادی که می رسد آنان را سکوت فرا می گیرد. تا کنون موردی را سراغ نداریم که سروش و همفکران وی یا دیگر روشنفکران مذهبی که با دیدگاههای شریعتی سختی بیشتری دارند و اکنون بیشتر در قالب نیروهای ملی - مذهبی فعالیت دارند (کسانی مثل سحابی و پیمان و نسل جوانتر آنها) از به رسمیت شناختن حقوق مذهبی همه اقلیتهای دینی، حق روابط آزاد دختران و پسران یا مردان و زنان، حق انتخاب پوشش، حق دیندار نبودن یا تغییر دین یا بسیاری از حقوق زنان، کودکان یا همجنسگرایان سخنی گفته یا دفاعی کرده باشند. اتفاقاً هرچه روشنفکران ایرانی از دینداری معمول و جاری حتی در میان نحله های روشنفکران دینی بیشتر فاصله گرفته اند بیشتر به این حقوق توجه کرده اند (به عنوان یک مشاهده). این طور که به نظر می آید، علی رغم مخالفت ظاهری با قرائت اسلام فقهاتی (که عمدتاً به مخالفت با حکومت تمامت گرایانه روحانیت تقلیل یافته)، باور به فقه سنتی در گوشت و پوست آقایان ریشه دارد و فاصله گرفتن از آن به معنی به رسمیت شناختن دیگر سبکهای زندگی در کنار باورمندی به سبک دینداری رساله ای خود دشوار است. علی رغم بر نهاده "اجتهاد در اصول" که توسط سروش و همفکرانش عرضه شده هنوز این اجتهاد در حوزه فقه که بخش متورم متون دینی است آغاز نشده و هنوز نحله های روشنفکری دینی افراد غیر عامل به دستورات فقهی را به جمعهای خود راه نمی دهند یا این کار را با کراهت بسیار انجام می دهند.

چهارم. روحانیت شیعه در طول یک هزاره یکی از دراز آهنگ ترین، با ثبات ترین و پر دامنه ترین قرائت را از اسلام یعنی اسلام فقهاتی را عرضه کرده است. حاکمیت سیاسی اقتدار گرایانه روحانیت بر ایران، این قرائت را تغییر نداده بلکه آن را محقق کرده و محصولات آن را به نمایش گذارده است. تفاوت زیادی میان اسلام روحانیت در پیش و پس از انقلاب ایجاد نشده است. علی رغم اختلافات سیاسی، هیچ یک از روحانیان زبان به انتقاد های اصولی از احکام و دستورات دینی مثل سنگسار یا قطع دست و یا امر به معروف و نهی از منکر به گونه ای که در شریعت آمده نکرده اند. آنچه امروز در جامعه ایران جاری است یقیناً و دقیقاً همانا اجرای احکام الهی و پیاده کردن اسلام فقهاتی (به هر دو معنی پیاده کردن) است، البته طبعاً با سطح اندیشه و دانش و مبتنی بر سبک زندگی روحانیت و "آقازاده" های این قشر اجتماعی. افراد و گروههای اجتماعی بنا به مقتضیات درونی و بیرونی و سطح و نوع دانش و معرفتی که در جامعه یا آن گروه خاص جاری است قرائت خاصی را عرضه می دارند و این قرائت همواره دستخوش تغییر است. سروش که خود یکی از عرضه کنندگان این دیدگاه است در هنگام تحلیل حوادث جاری از مبنای تحلیلی خود فاصله گرفته و گودالی عظیم میان روحانیت و اسلام حفر کرده است.

پنجم. به گردن روحانیت انداختن همه امور دل ناچسب بی انصافی است. درست است که روحانیت اکنون میوه چین بسیاری از آن مشکلات تاریخی از جمله فرهنگ اقتدار گرا و سنت عدم مدارا و تحمل است و در اعمال خشونت و گاه

سبعیت باید مورد محاسبه قرار گیرد، اما این بدین معنی نیست که باید خود باور ها و دستورات را کنار گذاشت و از حاملان آنها خرده گیری کرد. اسلام فقهاتی ریشه در فرهنگ و سنن مردم ایران دارد و روحانیت در داد و ستد با اقشار مختلف و فرهنگ عمومی و سیاسی جامعه در ادوار مختلف چنین قرائتی را ساخته و پرداخته کرده است. به همین دلیل حل مشکل اقتدار گرایی راه حل نظامی و قهر آمیز ندارد، همچنانکه مطالبات مردم با بیرحمی انصار سلطنت فقیه یا اقدامات سربازان گمنام یا نامدار امام زمان منتفی نشده اند. نگاه غیر جامعه شناسانه به روحانیت باعث می شود که حساب آنها را از اسلام جدا کنیم و با خالی کردن طشت حمام نوزاد، خود بچه را نیز به رودخانه یا فاضلاب بیندازیم. آفات و آسیبهای اسلام در عرصه عمومی را تنها به گردن روحانیت انداختن مثل آنست که گناه چرکهای بدن نوزاد را به گردن وی یا کسی که از وی مراقبت می کند بیندازیم و از سازوکارهای بدن نوزاد در تولید آن آلودگیها غفلت کنیم. جدا کردن حساب روحانیت از اسلام ما را از درک سازوکارهای درونی نهاد های دینی و چگونگی و چرایی حضور دین و دینداران در عرصه عمومی و تحلیل باورها و اعمال دینی در تعامل با جامعه محروم می کند.